

رساله

# انسان برتر



آية الله العظمى سيد رضا حسيني نسب



# پیشگفتار

یکی از مباحث بنیادین در مکتب اسلام، مبحث "انسان برتر" و یا "انسان کامل" از دیدگاه وحی الهی، حکمت، و عرفان اسلامی است.

از منظر شریعت، جهان به خاطر انسان به وجود آمده، و انسان نیز، به خاطر تکامل در پرتو معرفت و عبادت، لباس هستی پوشیده است.

از دیدگاه قرآن مجید، آفرینش هستی عبث و بیهوده نبوده است، بلکه هدفی عالی برای خلقت جهان وجود دارد. کتاب آسمانی ما در این زمینه، چنین می فرماید:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ  
فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا  
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. (سوره آل عمران، آیه 191).

"آنان که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار

آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ [و می‌گویند]:  
خداوندا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را  
از عذاب آتش، نگاه دار".

در جای دیگر از کلام خدا، چنین می‌خوانیم:

"وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا  
بِالْحَقِّ". (سوره حجر، آیه 85).

"ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو قرار دارد،  
جز بحق نیافریدیم".

بر اساس این آیات نورانی قرآن، آفرینش جهان بدون  
حساب و کتاب نیست، بلکه بر اساس برنامه‌ای  
هدفمند، تحقق یافته است.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که  
چه هدفی در پس پرده خلقت نظام عظیم و پیچیده  
گیتی نهفته است؟

در برابر این پرسش، پاسخ‌های گوناگونی ارائه  
شده است.

## دیدگاه نخست

برخی از اندیشمندان بر آنند که فیاض بودن خداوند اقتضا می کند که آفریدگانی داشته باشد و فیض خود را به آنان برساند. همچنان که فیاض بودن خورشید اقتضا می نماید که نور افشانی کند و اشعه درخشان خود را به همه سو بتاباند.

عبد الرحمن جامی در کتاب هفت اورنگ ، در این زمینه ، چنین می سراید:

در آن خلوت که هستی بی نشان بود

به کنج نیستی ، عالم نهان بود

وجودی بود ، از نقش دوئی دور

ز گفتگوی مائی و توئی دور

"جمالی" مطلق از قید مظاهر

به نور خویشتن بر خویش ظاهر

دلارا شاهی در حلهء غیب  
مبراّ ذات او از تهمت عیب  
نه با آئینه رویش در میانه  
نه زلفش را کشیده دست شانه  
صبا از طره اش نگسسته تاری  
ندیده چشمش از سرمه، غباری  
نگشته با گلش همسایه سنبل  
نبسته سبزه اش پیرایهء گل  
رخش ساده ز هر خطی و خالی  
ندیده هیچ چشمی، زو خیالی  
نواى دلبری با خویش می ساخت  
قمار عاشقی با خویش می باخت  
ولی زانجا که حکم خو بروئی است  
ز پرده خو برو در تنگ خوئی است

نکو رو تاب مستوری ندارد  
چو در بندی سراز روزن بر آرد  
نظر کن لاله را در کوهساران  
که چون خرم شود فصل بهاران  
کند شق ، شقهء گل زیر خارا  
جمال خود کند زان آشکارا  
ترا چون معنیی در خاطر افتد  
که در سلک معانی نادر افتد  
نیاری از خیال آن گذشتن  
دهی بیرون ز گفتن یا نوشتن  
چو هر جا هست حسن اینش تقاضاست  
نخست این جنبش از حسن ازل خاست  
برون زد خیمه ز اقلیم تقدس  
تجلی کرد بر آفاق و انفس

از او یک لمعه بر ملک و ملک تافت  
ملک سرگشته خود را چون فلک یافت  
ز هر آئینه ای ، بنمود روئی  
به هر جا خاست، از وی گفتگوئی  
همه سبوحیان ، سبوح گویان  
شدند از بی خودی، سبوح جویان  
ز غواصان این بحر فلک فُلک  
برآمد غلغله: سُبْحان ذی الملک  
ز ذرات جهان آئینه ها ساخت  
ز روی خود به هر یک عکس انداخت  
از این لمعه فروغی بر گل افتاد  
ز گل شوری به جان بلبل افتاد



رخ خود شمع ز آن آتش برافروخت  
به هر کاشانه صد پروانه را سوخت  
زنورش تافت بر خورشید یک تاب  
برون آورد نیلوفر سر از آب  
ز رویش روی خود آراست لیلی  
زهر مویش ز مجنون خاست میلی  
جمال اوست هر جا جلوه کرده  
ز معشوقان عالم بسته پرده  
سراز جیب مه کنعان بر آورد  
زلیخا را دمار از جان بر آورد  
به هر پرده که بینی پردگی اوست  
قضا جنبان هر دلبردگی ، اوست  
به عشق اوست دل را زندگانی  
به شوق اوست جان را کامرانی

دلی کان عاشق خوبان دلجوست  
اگر داند، وگر نی، عاشق اوست  
توئی آئینه ، او آئینه آرا  
توئی پوشیده و او آشکارا  
چو نیکو بنگری آئینه هم اوست  
نه تنها گنج، بل گنجینه هم اوست

### دیدگاه دوم

سخن دیگر این است که آفرینش جهان به خاطر گل  
روی انسان می باشد.

از دیدگاه قرآن مجید، خلقت جهان به عنوان مقدمه  
آفرینش انسان و در جهت ترقی آدمی به اوج کمال  
است ، کما اینکه پروردگار مَنان می فرماید:

"و السماء بنیناها بآید و انا لموسعون - و الأرض  
فرشناها فنعم الماهدون - و من کل شیئ خلقنا زوجین  
لعلکم تذكرون - ففروا الی الله انی لکم منه نذیرٌ مبین" <sup>1</sup>

---

<sup>1</sup>سوره ذاریات، آیه 50-47

"و آسمان را با قدرت خود برافراشتیم و ما بی گمان  
توسعه دهنده هستیم ، و زمین را گستراندیم و چه  
خوب گستراننده ای هستیم. و از هر چیز دو جفت  
آفریدیم ، باشد که شما متدگر شوید. پس کوچ کنید  
به سوی خداوند ، بدرستی که من برای شما از  
جانب او بیم دهنده ام."

نه در اختر حرکت بود و نه در برج سکون

گر نبودی به جهان خاک نشینانی چند

پرسش مهمتری که در اینجا مطرح می گردد این  
است که اگر هدف از آفرینش جهان، انسان است،  
پس هدف از خلقت انسان چیست؟

قرآن مجید در مرحله نخست ، اندیشه لغو بودن

خلقت انسان را نفی میکند، آنجا که می فرماید:

**"افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون"**<sup>2</sup>

"آیا چنین گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم و

اینکه بسوی ما باز نخواهید گشت؟"

---

<sup>2</sup>سوره مؤمنون، آیه 115

و در مرحله دوم، هدف از آفرینش او را "عبادت" و پرستش خداوند که در پرتو معرفت صورت می گیرد، قلمداد می نماید و چنین می فرماید :

"و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون"<sup>3</sup>

"و ما جنّ و انس را نیافریدیم ، مگر برای اینکه مرا عبادت کنند."

در پرتو این آیه شریفه قرآن، سه نظریه برای تبیین هدف از آفرینش انسان بر روی زمین، ارائه شده است:

**نظریه اول** اینکه: نفس عبادت خدا توسط انسان، علت غایی و هدف اصلی آفرینش اوست. شاهد این سخن نیز این است که واژه "يعبدون" در آیه مذکور، بر این حقیقت دلالت دارد.

**نظریه دوم** اینکه: هدف از خلقت انسان، معرفت و شناخت صحیح است. زیرا در تفسیر کلمه "يعبدون" در آیه یادشده، چنین آمده است که : "ليعرفون". یعنی مقصود از عبادت در اینجا، معرفت است.

---

<sup>3</sup>سوره زاریات، آیه 56

**نظریه سوم** اینکه: انگیزه آفرینش آدمی، شکوفا شدن استعدادهای انسان و به کمال رسیدن این گل سرسید آفرینش است.

مولوی در کتاب مثنوی معنوی چنین می گوید:

در خلائق روح های پاک هست  
روح های تیره گلناک هست  
این صدفها نیست در یک مرتبه  
در یکی درّ است و در دیگر شبه  
واجب است اظهار این نیک و تباه  
همچنانک اظهار گندم ها ز گاه  
بهر اظهار است این خلق جهان  
تا نماند گنج حکمت ها نهان  
"کنت کنزا" گفت مخفیا شنو  
جوهر خود گم مکن اظهار شو

پرستش خالصانه خدا در سایه شناخت صحیح و معرفت کامل، علاوه بر تأمین سعادت انسان در عالم آخرت، در همین جهان نیز موجب شکوفائی قوای

درونی و به فعلیت رسیدن استعدادهای بالقوه  
آدمی می گردد.

بشر در پرتو عبادت آن "کمال مطلق" ، در مسیر او  
قرار می گیرد و به جانب آن "حقیقت بی نهایت"  
مراحل مادی و منازل طبیعی را یکی پس از دیگری  
پشت سر می گذارد ، تا به مقام "لقاء الله" که اوج  
ارزش انسان است می رسد.

قرآن کریم در این زمینه چنین می گوید :

"یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه" سوره  
انشقاق).

"ای انسان، تو تلاشگری هستی بسوی پروردگارت،  
تلاش و رنجی که (سرانجام) ملاقات کننده با وی  
خواهی بود."

**نظریه چهارم** اینکه: انگیزه مهم آفرینش انسان،  
عشق است.

با بررسی متون اسلامی و کلام عارفان بزرگ، به خوبی روشن می‌گردد که عشق، نقش اساسی را در آفرینش ایفا کرده است.

از اینرو، خواجه شمس الدین حافظ شیرازی، در غزل ذیل به این نکته اشاره می‌کند و چنین می‌سراید:

پیش از اینت بیش از این اندیشه عشاق بود  
مهر ورزی تو با ما شهره آفاق بود  
یاد باد آن صحبت شب‌ها که با نوشین لبان  
بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود  
پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند  
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود  
از دم صبح ازل تا آخر شام ابد  
دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود  
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد  
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

حسن مه رویان مجلس گر چه دل می برد و دین  
بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود  
بر در شاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد  
گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود  
رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار  
دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود  
در شب قدر از صبحی کرده‌ام عیبم مکن  
سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود  
شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد  
دفتر نسرين و گل را زینت اوراق بود

بنا بر این، شوق معشوق به ما که آفریده او  
هستیم، باعث شد تا سایه وجود خود را بر سر ما  
بگستراند و ما را از نیستی به هستی آورد.

همچنین در غزل دیگر حافظ، چنین می خوانیم:

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد	درازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد	جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت



عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد  
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد  
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز  
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد  
دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند  
دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد  
جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت  
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد  
حافظ آن روز طربنامه عشق تو نوشت  
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

نکنه دیگر در این زمینه این است که علاوه بر اینکه  
انگیزه آفرینش عشق است، گردش عالم نیز به  
برکت این پدیده مقدس انجام می‌گردد.

دور گردون ها ، ز موج عشق دان

گر نبودی عشق، بفسردی جهان

کی جمادی محو گشتی در نبات

کی فدای روح گشتی نامیات

## نتیجه

بنا بر آنچه گذشت معلوم می گردد که همه عالم برای انسان به وجود آمده و انسان نیز، به خاطر تکامل و شکوفا شدن استعدادهای نهفته خویش و به برگ و بار نشستن درخت تنومند روح خود آفریده شده است.

در یک جمله، انسان برتر، هدف از آفرینش همه هستی به شمار می رود.

از اینرو، سزاوار است تا با تأمل در حقیقت انسان کامل در پرتو قرآن، برهان، و عرفان، به راه های رسیدن به کمال خود پی ببریم و زمینه تکامل خویش را در حدّ ظرفیت و توان خود، فراهم سازیم.

\*\*\*\*\*

## تعریف انسان برتر

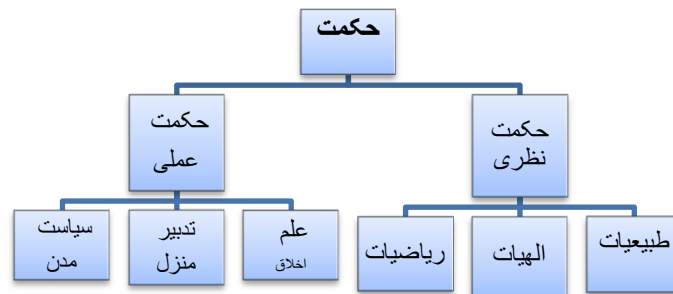
انسان برتر یا انسان کامل در مکتب های گوناگون فکری، دارای تعاریف مختلفی است و پیروان هر نحله ای، تعاریف خاصی را از این پدیده برگزیده اند.

به طور خلاصه، انسان کامل آن انسانی است که همه استعدادهای کمالی نهفته در وجودش شکوفا گردد و در به فعلیت رساندن همه ارزش های انسانی، به اوج کمال نائل شود.

## انسان برتر از دیدگاه فیلسوفان

از آنجا که از نظر فیلسوفان و حکیمان، عقل و حکمت به عنوان جوهر اساسی و اصیل انسانیت قلمداد می گردد، بنا بر این، کمال انسان به این است که در این بُعد، به بالاترین قله تعالی برسد و در دانش و حکمت، سرآمد روزگار شود.

حکمت به معنای عام ، شامل مجموعه ای از دانشهای حقیقی و علوم عقلی در مقابل علوم نقلی بوده و علاوه بر "الهیات"، بسیاری از علوم گوناگون دیگر مانند طبیعیات، حساب، هندسه ، هیأت ، اخلاق ، سیاست و تدبیر منزل را که خارج از دایره فلسفه به معنای خاص می باشند، شامل می گردد.



فلسفه نظری در باره حقایق ، آنچنانکه هستند بحث می کند؛ و فلسفه عملی پیرامون افعال انسان ، آنچنانکه باید باشند.

بر اساس این دامنه گسترده برای فلسفه به معنای عام ، گفته اند : "فلسفه عبارت است از گردیدن انسان جهانی علمی ، مشابه جهان عینی".

هرآنکو ز دانش برد توشه ای  
جهانی است بنشسته در گوشه ای

### **انسان برتر از دیدگاه عارفان**

اهل عرفان، کمال انسان را در عروج و تعالی عشق و محبت او نسبت به کمال مطلق یعنی خداوند بزرگ می دانند و معتقدند، هرچه در این زمینه انسان به خدا نزدیکتر گردد، بر کمالش افزوده خواهد شد. بنا بر این، انسان برتر، فردی است که در عشق به آفریدگار و پروردگار خود، سرآمد باشد.

از دیدگاه عارفان، مرتبه عشق، پیش از مرتبه آفرینش جهان قرار دارد. حافظ در این زمینه ، چنین می گوید:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت  
به قصد جان من زار ناتوان انداخت  
نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود  
زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت  
به یک کرشمه که نرگس به خودفروشی کرد  
فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت

البته این عشق و محبت، طرفینی است. همانگونه  
که عشق حق به خلاق باعث آفرینش بوده است،  
انسان نیز، عاشق حق است و در پرتو این گوهر  
گرانبها، به سوی او باز می گردد.

بر این اساس، مولوی در کتاب مثنوی معنوی، چنین  
می گوید:

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست  
ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات  
برد و مات ما ز تو ای خوش صفات  
ما که باشیم ای تو ما را جان جان  
تا که ما باشیم با تو در میان  
ما عدم هاییم هستی ها نما  
تو و جود مطلق و هستی ما  
ما همه شیران ولی شیر علم  
حمله مان از باد باشد دم بدم  
حمله مان پیدا و ناپیداست باد  
جان فدای آنکه ناپیداست باد  
یاد ما و بود ما از داد توست  
هستی ما جمله از ایجاد توست  
لذت هستی نمودی نیست را  
عاشق خود کرده بودی نیست را

بر اساس آنچه بیان شد، "انسان برتر" از دیدگاه  
عرفان اسلامی، فردی است که با سیر و سلوک

عاشقانه به سوی خدا برود و سر انجام به مقام فناء  
فی الله، نائل گردد.

### انسان برتر از دیدگاه قرآن

از نظر کتاب آسمانی ما، انسان برتر به آنکسی  
اطلاق می شود که به مقام خلیفة اللہی نائل  
شود.

کلام الله مجید در این زمینه، چنین می فرماید :  
"و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة  
قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و ینسفک الدماء و نحن  
نسیح بحمدک و نقدرس لک قال انّی اعلم ما لاتعلمون. و  
علّم آدم الاسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائکة فقال  
انبیونى بأسماء هؤلاء ان کنتم صادقین. قالوا سبحانک  
لا علم لنا الاّ ما علّمتنا انک انت العلیم الحکیم. قال یا  
آدم انبیهم باسمائهم فلما انبیهم بأسمائهم قال الم اقل  
لکم انّی اعلم غیب السّماوات و الارض و اعلم ما تبون  
و ما کنتم تکتمون"<sup>4</sup>

---

<sup>4</sup>سوره بقره، آیه 30-33



"و آنگاه که پروردگارت به ملائکه فرمود: بی گمان من در زمین جانشینی قرار خواهم داد. (ملائکه) گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی نماید و حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. فرمود: به تحقیق من آنچه را که شما نمی دانید می دانم. و همه "اسماء" را به آدم آموخت سپس ایشان را بر ملائکه عرضه کرد پس فرمود: مرا به اسماء ایشان خبر دهید اگر راستگویانید، (آنان) گفتند: منزهی ، تو هیچ علمی برای ما نیست مگر آنچه که ما را آموختی ، بدرستی که تو دانا و حکیم هستی.

(خدا) فرمود: ای آدم آنان را به اسماء ایشان خبر ده، پس چون آنان را به اسماءشان خبر داد ، فرمود: آیا به شما نگفتم بی گمان من می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آنچه را که آشکار و آنچه را که پنهان می نمائید."

## معنای خلافت الهی

از سیاق آیات یادشده استفاده می شود که مراد از این خلافت و جانشینی عبارت است از خلافت خداوند متعال نه جانشینی نوعی از موجودات کره زمین که مدتی در آن زندگی کرده و منقرض شده اند.

این نکته از جواب خدا به ملائکه فهمیده می شود. پس این خلافت به شخص حضرت آدم اختصاص ندارد و چنانچه از آیه ذیل نیز استفاده می شود، انسانها هم خلیفه حقتعالی بر روی زمین هستند:

"ثم خلقناکم خلایف فی الارض"<sup>5</sup>

"سپس شما را جانشینانی در زمین قرار دادیم."

نکته دیگر در این زمینه اینکه خلافت الهی در آیات یادشده، یک روی سگّه ای است که روی دیگرش ولایت الهی می باشد.

قرآن کریم در این زمینه چنین می فرماید:

---

<sup>5</sup>سوره فاطر، آیه 39

"انا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال  
فأبين ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان"<sup>6</sup>  
"ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه  
کردیم ، پس آنها از برداشتن (و عهده دار شدن) آن  
(امانت) سرباز زدند و از آن اشفاق کردند (و بیم  
نمودند) و انسان آن (امانت) را برداشت...".

### معنای امانت الهی

امانت عبارت است از چیزی که شخصی آنرا نزد غیر  
خودش به ودیعت می سپارد تا آنرا نگه دارد و  
سپس به وی بازگرداند. پس امانتی که در آیه  
شریفه بیان گردید، شیئی است که خداوند متعال  
انسان را بر آن امین دانسته تا سلامت و درستیش  
را حفظ کند و سپس به وی استرداد نماید.

منظور از این امانت همانا کمالی است که از جهت  
تلبس انسان به عقیده و عمل صالح و پیمودن راه  
تکامل با ارتقاء از حضيض طبیعت بسوی اوج اخلاص

---

<sup>6</sup>سوره احزاب، آیه 72

برای خدا حاصل می شود ؛ آنچنان اخلاصی که خداوند ، انسان را "خالص" برای خود فرماید، و بدینسان ، پروردگار بزرگ متولی تدبیر امور او می گردد و این همان "ولایت الهیه" است. بر این اساس ، منظور از این "امانت" ولایت الهیه ؛ و مراد از نپذیرفتن آن توسط آسمانها و زمین و کوهها ، عدم استعداد آنها در این زمینه است ، و مقصود از برداشتن این امانت توسط انسان، همان وجود صلاحیت و استعداد وی برای حمل آن ودیعه گرانقدر می باشد.<sup>7</sup>

بنا بر آنچه گذشت روشن می گردد که انسان برتر از دیدگاه قرآن مجید، انسانی است که به اوج اهدافی که خدا برای انسان در نظر گرفته و در نهاد او سرشته است نائل گردد و با احراز مقام خلافت الهیه، به جایگاه رفیع ولایت الهی نائل گردد و از این رهگذر به لقاء الله بپیوندد.

---

<sup>7</sup>مستفاد از تفسیر المیزان

قرآن کریم در این زمینه چنین می فرماید:

**"يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ اذْكُرْ كَادِحَ الِی رِبْكَ كَدْحًا فَمَلَّاقِيهِ"<sup>8</sup>**

ای انسان، تو تلاشگری هستی بسوی پروردگارت ؛  
تلاش و رنجی که (سرانجام) ملاقات کننده با وی  
خواهی بود.

\*\*\*\*\*

---

<sup>8</sup>سوره انشقاق، آیه 6

## راه رسیدن به مقام انسان برتر

همانگونه که بیان شد، انسان برتر به فردی اطلاق می شود که به مرحله فناء فی الله و مقام لقاء الله رسیده باشد.

مقصود از این مقام، تعالی وجودی آدمی و شکوفایی همه استعدادهای نهفته در ذات او و خالص شدن روح الهی انسان از همه آلودگی های عالم دنیا است که موجب رسیدن به شهود حق و آگاهی او نسبت به همه حقایق هستی می گردد. پرسشی که در اینجا مطرح می گردد این است که چگونه بشر می تواند به چنین دستاورد عظیمی دست یابد؟

قرآن مجید در سوره مبارکه عصر، همه انسان ها را در خسران و زیان می داند، مگر آنانکه دارای چهار ویژگی به شرح ذیل هستند:

1. ایمان.

2. عمل صالح.

3. سفارش به حق.

4. توصیه به صبر.

از این سخن خدا به خوبی روشن می گردد که افراد دیگر در نقصان به سر می برند و به سرچشمه کمال انسانی راه نیافته اند.

متن سوره یادشده بدین شرح است:

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

**وَالْعَصْرِ (1) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ خُسْرٌ (2) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (3) .**

**یعنی:** قسم به عصر، همه انسانها در خسران و زیانند، مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند، و یکدیگر را به حق توصیه می کنند و همدیگر را به صبر، سفارش می نمایند.

همانگونه که ملاحظه می فرمایید، تاکید اصلی این سوره شریفه در تبیین ویژگی های انسان های شایسته بر روی دو عامل اساسی ، یعنی **ایمان** و **عمل صالح** است. توصیه یکدیگر به حق و صبر، در

حقیقت، استقامت و پایداری در مسیر ایمان و عمل  
صالح و دوام آنها را تبیین می نماید.  
بنا بر این، شایسته است در زمینه حقیقت ایمان و  
عمل صالح، پژوهش بیشتری داشته باشیم و عمق  
معانی آنها را به همراه نقش بی بدیشان در  
آفرینش انسان برتر، توضیح دهیم.

\*\*\*\*\*



# ایمان

مقصود از ایمان، اعتقاد قلبی است که از معرفت و شناخت حقیقت سرچشمه می گیرد و انسان را در مسیر حق و عدالت قرار می دهد.

قرآن مجید در جای جای آیات نورانی خود، ایمان را به عنوان نخستین گام در جهت ارتقاء وجودی انسان و وصول او به مقام انسان برتر معرفی می کند.

به عنوان مثال، در آغاز سوره بقره، چنین آمده است:

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ  
بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ . وَالَّذِينَ  
يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ  
يُوقِنُونَ . أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ  
الْمُغْلِبُونَ .

یعنی: این کتاب با عظمت ، هیچ شک و ریبی در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (یعنی

آنچه از حواس ظاهری پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه که به آنان عطا کردیم، انفاق می‌کنند. آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و یا پیش از تو [بر پیامبران پیشین] نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به عالم آخرت و رستخیز یقین دارند. آنان در مسیر هدایت پروردگارشان قرار دارند؛ و آنان رستگارانند.

ایمان راستین ، تنها در پرتو معرفت و شناخت، حاصل می‌گردد. از اینرو، شایسته است به منظور تبیین حقیقت ایمان، مبحث معرفت را نیز از نظر بگذرانیم.

## **معرفت**

معرفت و شناخت، معیار کمال انسان و میزان برتری او قلمداد می‌گردد.

انسان، موجودی است که اگر از نعمت معرفت برخوردار نگردد، در حیوانیت غوطه ور می ماند و از عروج به مقام آدمیت، باز خواهد ماند. زیرا انسان، حدّ فاصل میان فرشتگان و بهائم آفریده شده و به منظور رسیدن به اوج کمال، نیازمند تلاش مضاعف در جهت شناخت حقایق است.

در حدیث آمد که خَلْقٌ مجید

خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گُره را جمله عقل و علم و جود

او فرشته است و نداند جز سجود

نیست اندر عنصرش حرص و هوا

نور مطلق ، زنده از عشق خدا

یک گروه دیگر از دانش تهی

همچو حیوان از علف در فری

او نبیند جز که اصطبل و علف  
از شقاوت غافل است و از شرف  
این سوم هست آدمیزاد و بشر  
نیم او ز افرشته و نیمی ز خر  
نیم خر، خود مایل سفلی بود  
نیم دیگر مایل عقلی بود  
آندو قوم آسوده از جنگ و جراب  
وین بشر، با دو مخالف در عذاب

(دفتر چهارم مثنوی)

بر این اساس، در صورتی که آدمی در صدد نجات  
خود از این ورطه هلاکت نباشد و در جهت رشد  
معنویت و معرفت خود تلاش نکند، همچنان در

مرحله غفلت حیوانی باقی می ماند و به مقام  
انسان برتر عروج نمی کند.

جان نباشد جز خبر در آزمون

هرکه را افزون خبر جاننش فزون

جان ما از جان حیوان بیشتر

از چه؟ زان رو که فزون دارد خبر

پس فزون از جان ما جان ملک

کو منزه شد ز حسّ مشترک

وز ملک جان خداوندان دل

باشد افزون ، تو تحیر را بهل

زان سبب آدم بود مسجودشان

جان او افزونتر است از بودشان

ورنه بهتر را سجود دون تری

امر کردن هیچ نبود درخوری

کی پسندد عدل و لطف کردگار

که گلی سجده کند در پیش خار

(دفتر دوم مثنوی)

معرفت عمیق انسان نسبت به حقیقت، ایمانی  
راسخ به وجود می آورد که یکی از شعبه های آن،  
ایمان به غیب و نادیدنی هاست.

هاتف اصفهانی در ترکیب بند معروف خود، به این  
نوع از معرفت الهی، اشاره می کند:

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل آن زمین به مراد	گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد	وانچه خواهد دلت همان بینی

بی سر و پا گدای آن جا را	سر به ملک جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی را	پای بر فرق فرقان بینی
هم در آن سر برهنه جمعی را	بر سر از عرش سایبان بینی
دل هر ذره را که بشکافی	آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر به عشق دهی	کافر مگر جوی زیان بینی
جان گذاری اگر به آتش عشق	عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق جهات در گذری	وسعت ملک لا مکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی	وانچه نادیده چشم آن بینی
تا به جایی رساندت که یکی	از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان	تا به عین الیقین عیان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لا اله الا هو

از اینرو، پیامبر گرامی اسلام در زمینه ارزش معرفت،  
چنین می فرماید:

**أول الدین معرفة الجبار و آخر الدین تفویض الأمر إلیه.**

یعنی: آغاز دین، معرفت حق تعالی است، و فرجام  
دین، واگذاری امور به خداوند می باشد.

قرآن مجید ، انسان ها را به تفکر و اندیشیدن در آیات و نشانه های الهی تشویق می کند و (در سوره مبارکه ص، آیه 29) چنین می فرماید :

"كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ".

یعنی : این قرآن ، کتابی مبارک است که آن را فرستاده ایم تا مردم در آیات آن بیندیشند و خردمندان ، یاد آور حقایق آن باشند.

### **معرفت خردمندان**

شناخت حکیمانه از دیدگاه اسلام ، زیربنای اساسی عقیده و معیار ارزشمند معرفت انسان است.

پیامبر گرامی اسلام ، خردمندی را به عنوان میزان ارزش آدمیان قلمداد می کند و در حدیثی که شیخ کلینی در کتاب اصول کافی ، باب عقل و جهل از آن حضرت روایت کرده است ، چنین می فرماید :

"إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ وَكَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تَبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقَلَهُ".



یعنی : اگر مردی را دیدید که زیاد نماز می خواند و بسیار روزه می گیرد، به او افتخار نکنید ، تا آنکه بنگرید عقل و خرد او چگونه است.

امیر مؤمنان (ع) نیز ، عقل را مساوی با زندگی و فقدان آن را در حکم مرگ و نابودی معرفی می کند و در این زمینه چنین می فرماید :

**"و فقد العقل فقد الحياة ، و لا يقاس إلا بالأموات"**. (همان منبع).

یعنی : فقدان عقل ، در حکم فقدان زندگی است ، و انسان بی خرد تنها با مردگان قابل مقایسه است. امام جعفر صادق (ع) نیز، عقل را مایه هدایت انسان به آئین الهی و راه یافتن بشر به شاهراه سعادت ابدی معرفی می کند و چنین می فرماید :

**"من كان عاقلا كان له دين ، و من كان له دين دخل الجنة"**. (همان منبع)

یعنی : کسی که خردمند و عاقل است ، دین دارد ؛ و کسی که دین دارد ، به بهشت جاویدان راه خواهد یافت.

## معرفت به غیب

همانگونه که در کتاب "هفت شهر عشق" توضیح داده ایم، شناخت عالم غیب، شرط احراز تقوا است. داشتن تقوا نیز، شرط احراز هدایت قرآنی است. خدای بزرگ در کلام وحی، چنین می فرماید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ . (سوره بقره، آیه های 2 و 3).

یعنی: این کتاب، بدون شک، هدایت است برای تقوایپیشگان. آنان که به غیب ایمان دارند، و نماز را برپا می دارند و از آنچه روزی آنان کردیم ، انفاق می کنند.

بنا بر این، سالک الی الله، بدون شناخت جامع نسبت به عالم غیب، نمی تواند راهی به جایی ببرد.

خوشبختانه، امکانات و لوازم معرفت غیب را خدای بزرگ، در وجود انسان قرار داده است.

امام حسین (ع) در حدیثی زیبا چنین می فرماید:

ألا إن للعبد أربع أعین : عینان ینصر بهما أمر دینه و دنیا، و عینان ینصر بهما أمر آخرته ، فإذا أراد الله بعبد خیرا فتح له العینین التین فی قلبه ، فأبصر بهما الغیب و أمر آخرته. (خصال صدوق، جلد اول).

یعنی: برای بنده خدا، چهار چشم است: با دو چشم (که ظاهری هستند)، امور دین و دنیای خود را می بیند، و با دو چشم دیگر (که باطنی هستند)، امور مربوط به آخرت خود را مشاهده می نماید. پس هرگاه خدا بخواهد به بنده خود خیری برساند، دو دیده ای را که در دل دارد باز می کند، و او با آن دو چشم، عالم غیب و امور آخرت خود را می بیند.

## راه تحصیل علم غیب

ادراک شگفتی های عالم غیب، و شهود زیبایهای  
آن، از طریق تهذیب نفس و توسعه وجودی انسان  
حاصل می گردد.

که خاک میکده کحل بصر توانی کرد	به سرّ جام جم آنکه نظر توانی کرد
بدین ترانه غم از دل به در توانی کرد	مباش بی می ومطرب که زیرطاق سپهر
که خدمتش چونسیم سحر توانی کرد	گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید
گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد	گدایی در میخانه طرفه اکسیرست
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد	به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی
کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد	تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد	جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد	بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور
طمع مدار که کار دگر توانی کرد	ولی تو تا لب معشوق وجام می خواهی
چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد	دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی
به شاهراه حقیقت گذر توانی کرد	گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ

## معرفت شهودی

این نوع معرفت به این است که انسان عارف، حق تعالی را بالاصالة مشاهده کند، و دیگر مظاهر هستی را در پرتو اراده و مشیت او، قابل تحقق ببیند.

حافظ در این زمینه چنین می سراید:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد      عارف از خنده می در طمع خام افتاد  
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد      این همه نقش در آینه اوهام افتاد  
اینهمه عکس می و نقش نگارین که نمود      یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

امام حسین (ع) در یکی از مضامین بلند نیایش ملکوتی خود در سرزمین عرفات، که به دعای عرفه معروف است، چنین می گوید:

"کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مغتقر الیک ،  
أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو  
المظهر لک؟ ، متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدلّ

علیک ؟ ، و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل  
إلیک؟. عمیت عین لاتراک علیها رقیبا".

یعنی : "(خدایا) چگونه با امری که در هستی خود  
به تو محتاج است، بر وجود تو استدلال شود ؟ ، آیا  
برای غیر تو ظهوری است که برای تو نیست ، تا  
مُظْهَر و آشکار کننده تو باشد؟ ؛ کی غایب شده ای،  
تا به دلیلی بر حضور تو ، نیاز باشد ؟ ، و کی دور  
گشته ای ، تا آثار و آفریدگانت بخواهند ما را به تو  
برسانند؟. کور است آن چشمی که تو را ناظر بر آنها  
نبیند. "

این عبارت کوتاه و موجز ، دریایی از معارف عالیه  
فلسفی و عرفانی را در زمینه های ذیل ، در بر دارد :  
**الف** - اصالت معرفت باری تعالی ، در پرتو ظهور  
اعلای او ، نه اکتفاء به استدلال بر وجود وی با آثار و  
معلول های او.

**ب** - اصالت شناخت حق ، با علم حضوری ، نه با  
علم حصولی.

ج - افتقار همه موجودات دیگر در هستیشان به ذات اقدس خداوند ، به خاطر ممکن الوجود بودن آن ها.

د - واجد بودن حضرت حق ، نسبت به هر ظهوری که دیگر مظاهر هستی دارند.

ه - اینکه حق تعالی ، ظاهر بنفسه و مظهر لغيره است.

ادراک مفاهیم یادشده در دعای عرفه ، در پرتو آگاهی از مباحث سنگینی در حکمت اسلامی ، مانند عناوین ذیل ، میسر می باشد:

- مبحث وحدت وجود.
  - مبحث تشکیک حقیقت وجود.
  - مبحث وحدت و کثرت.
- دعای عرفه ، در برگزیده فشرده ای از معارف اسلامی در زمینه های انسان شناسی ، خدا شناسی ، اسرار آفرینش ، و مبانی تربیتی دینی است.

این نوع از معرفت است که انسان را واله و شیدای  
معشوق حقیقی و محبوب و معبود واقعی  
می گرداند.

امام صادق (ع) می فرماید:

لو يعلم الناس ما فى فضل معرفة الله عزّ و جلّ ما مدّوا  
اعينهم الى ما متّع الله به الاعداء من زهرة الحياة الدنيا  
و نعيمها ، و كانت دنياهم اقلّ عندهم مما يطوونه  
بارجلهم ، ولنعموا بمعرفة الله جلّ وعزّ ، و تلذّوا بها  
تلذذ من لم يزل فى روضات الجنان مع اولياء الله.

انّ معرفة الله عزّ و جلّ انس من كل وحشة ، و صاحب  
من كل وحدة ، و نور من كل ظلمة ، و قوة من كل  
ضعف، و شفاء من كل سقم.

یعنی: اگر مردم می دانستند که شناخت خدای  
عزوجل چه فضیلتی دارد ، به زرق و برق زندگی دنیا  
و نعمتهایی که خداوند دشمنان را از آنها بهره مند  
ساخته است چشم نمی دوختند و دنیای آنان در  
نظرشان کمتر از خاک زیر پایشان بود، و از معرفت



خدا متنعم می شدند، و مانند کسی که همواره در  
باغهای بهشت با اولیاء و دوستان خدا باشد، از آن  
لذت می بردند.

معرفت خدا مونس هر تنهایی است و یار هر بی  
کسی و روشنایی هر تاریکی و نیروی هر ناتوانی و  
شفای هر بیماری.

پار بی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جویی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی	همه عالم مشارق انوار
پا به راه طلب نه و از عشق	بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند	که بود پیش عقل بس دشوار
یار گو بالغدو و الاصال	یار جو بالعشی و الابدکار
صد رهت لن ترانی ار گویند	باز می دار دیده بر دیدار
تا به جایی رسی که می نرسد	پای اوهام و دیده افکار
بار یابی به محفلی کانجا	جبرئیل امین ندارد بار
پی بری گر به رازشان دانی	که همین است سرّ آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او      وحده لا اله الا هو

این نوع معرفت خداست که موجب کرامات  
ارزشمندی برای انسان می گردد و او را مستجاب  
الدعوة می سازد.

پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید:

**لو عرفتم الله حق معرفته لمشيتم على البحور ، و  
لزالت بدعائكم الجبال.**

یعنی: اگر خدا را آنچنان که باید می شناختید ، بر  
روی دریاها راه می رفتید و با دعایتان کوهها از جا  
کنده می شدند.

### **معرفت فنای در حق**

این نوع از معرفت، بالاترین درجات شناخت حق  
است، و عالی ترین مرتبه کمال انسان در وادی  
معرفت.

سالک طریقت در این مرحله، فانی در حضرت حق  
می گردد و بی نشان می شود.

فروغی بسطامی در این زمینه چنین می سراید:

ای کاش جان بخواهد معشوق جانی ما  
تا مدعی بمیرد از جان فشانی ما  
گر در میان نباشد پای وصال جانان  
مردن چه فرق دارد با زندگانی ما  
ترک حیات گفتیم کام از لبش گرفتیم  
الحق که جای رشک است بر کامرانی ما  
تا بی نشان نگشتیم از وی نشان نجستیم  
غافل خبر ندارد از بی نشانی ما

رسیدن به این مقام رفیع، لازمه شکوفا شدن نفس  
کلیّه الهیه انسان است.

به منظور توضیح این حقیقت، روایتی زیبا و پر محتوا  
را از امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب (علیه السلام)

که مولی محسن فیض کاشانی در کتاب "کلمات  
مکنونه" ، و سید فضل الله حامد حسینی در کتاب  
"رساله نفسیه" آورده اند ، از نظر گرامی شما  
می گذرانیم:

عن کمیل ابن زیاد، قال: سألت مولانا أمير المؤمنين  
عليه السلام، فقلت: يا أمير المؤمنين، أريد أن تعرّفني  
نفسی. فقال: يا کمیل، و أیّ نفس تريد أن اعرفک؟  
قلت: يا مولای، و هل هي الا نفس واحدة؟ قال: يا  
کمیل، انما هي أربعة: النامية النباتية، و الحسّية  
الحيوانية، و الناطقة القدسية، و الكلية الالهية. و لكل  
واحدة من هذه خمس قوى و خاصيتان.

فالنامية النباتية لها خمس قوى: ماسكة وحادبة  
وهاضمة ودافعة ومربية ولها خاصيتان الزيادة والنقصان  
وانبعاثها من الكبد.

والحسية الحيوانية لها خمس قوى: سمع وبصر وشم  
وذوق ولمس ولها خاصيتان الرضا والغضب وانبعاثها من  
القلب.

والناطقة القدسية لها خمس قوى: فكر وذكر وعلم  
وحلم ونباهة وليس لها انبعاث وهي أشبه الأشياء  
بالنفوس الملكية ولها خاصيتان النزاهة والحكمة.

والكلية الألهية لها خمس قوى: بقاء في فناء ونعيم في  
شقاء وعز في ذل وفقر في غناء وصبر في بلاء، ولها  
خاصيتان: الرضا والتسليم. وهذه هي التي مبدؤها من  
الله وإليه تعود. قال الله تعالى: ونفخت فيه من روحي.  
وقال تعالى: يا أيها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك  
راضية مرضية.

يعنى: كميل ابن زياد مى گوید: به امير مؤمنان (ع)  
گفتم: مى خواهى تا شما نفس مرا به من معرفى  
فرمايى.

آن حضرت فرمود: اى كميل، کدام نفس تو را به تو  
معرفى كنم؟

گفتم: اى امير مؤمنان، بيش از يك نفس هست؟

فرمود: آنها چهار نفس هستند: نفس نمو کننده گیاهی، نفس حسّی حیوانی، نفس ناطقه قدسی، و نفس کلّی الهی. و هر یک از آنها پنج قوه و دو خاصیت دارد.

پس نفس نمو کننده گیاهی، پنج قوه به این شرح دارد: قوه ماسکه، قوه جاذبه، قوه هاضمه، قوه دفعه، و قوه مولده (مرّیه). و دو خاصیت آن عبارتند از: زیاد شدن و کم شدن. انبعاث و انگیزش این نیرو از کبد است.

اما نیروهای نفس حسّی حیوانی از این قرارند: قوه سامعه (شنوایی)، قوه باصره (بینایی)، قوه شامه (بوایی)، قوه ذائقه (چشایی)، و قوه لامسه (بساوایی). دو خاصیت آن نیز عبارتند از: خوشنودی و خشم. انگیزش آن هم از قلب است.

اما نیروهای نفس ناطقه قدسیه عبارتند از: فکر، ذکر، علم، حلم، و آگاهی. این نفس، شبیه ترین

امور است به نفوس فرشتگان، و دو خاصیت آن عبارتند از: پارسایی و دانایی.

اما قوای نفس کلیه الهیه عبارتند از : بقاء در فناء، نعمت در گرفتاری، عزّت در ذلّت، فقر در غناء، و صبر در بلاء. دو خاصیت آن هم از این قرار هستند: خوشنودی و تسلیم در برابر خدا.

این نفس است که مبدأ آن از جانب خداست و به سوی او باز می گردد. خداوند می فرماید: "من در انسان، از روح خودم دمیدم". و خداوند می فرماید: ای نفس مطمئن، باز گرد به سوی پروردگارت، در حالی که تو از او خوشنودی، و او هم از تو راضی است.

\*\*\*\*\*

## عمل صالح

مفهوم عمل صالح از دیدگاه فطرت پاک انسانی مشخص و معلوم است. مقصود از آن، هر کار شایسته ای است که مورد رضای خدا بوده و برای جامعه نیز، دارای فوایدی باشد.

در اینجا به برخی از آیات و روایات اسلامی اشاره می کنیم که ارزش و تاثیر گذاری عمل صالح را تبیین می نماید.

### تاثیر گذاری متقابل علم و عمل

با دقت در آیات شریفه قرآن و روایات اصیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) به این نتیجه می رسیم که: همانگونه که علم در بهبود عمل مؤثر است، همانطور، عمل صالح نیز در گسترش و زلالتر شدن علم، تاثیر گذار می باشد.



در زمینه تاثیر گذاری علم و دانش در ارزشیابی عمل  
انسان، روایات متعددی وجود دارند که به برخی از  
آنها اشاره می کنیم:

امام علی (ع) در نهج البلاغه، چنین می فرماید:  
"الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ،  
فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا؛ أَسَائِرُهُ أَمْ رَاجِعٌ؟".

یعنی: کسی که با علم و آگاهی عمل می کند،  
مانند کسی است که در راه روشن گام بر می دارد.  
پس هر بینا باید بنگرد که آیا واقعاً پیش می رود یا به  
عقب باز می گردد؟

آن حضرت در جای دیگر، چنین می فرماید:

"الْعِلْمُ مَفْرُوتٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ؛ وَالْعِلْمُ  
يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَعْجَبَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ".

یعنی: دانش، همنشین با عمل است؛ بنا  
بر این، هر کس بداند، اهل عمل نیز خواهد بود .  
دانش (صاحب خویش را) به عمل فرامی خواند، اگر

پاسخ داد (که مفید خواهد بود)، و گرنه کوچ خواهد کرد.

اما در زمینه تاثیر متقابل عمل صالح بر گسترش علم و دانش نیز، روایات زیبایی رسیده است که برخی از آنها را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

امام صادق (ع) در این خصوص، چنین می فرماید:

"لَيْسَ الْعِلْمُ يَكْتَرُهُ التَّعَلُّمُ ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَفْعُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ .

فَإِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ .  
وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ ."

یعنی: علم و دانش به کثرت آموختن نیست، بلکه نوری است که خداوند در دل آنکه هدایتش را بخواهد، می تابد.

پس هرگاه در پی دانش بودی، ابتدا جوهره بندگی را در جان خودت جستجو کن. دانش را به وسیله بکار بردن آن، طلب کن.

پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز، در این زمینه چنین می فرماید:

**"مَنْ عَمِلَ يَمَّا عِلْمَ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ".**

یعنی: کسی که به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند علم آنچه را نمی‌داند به او عنایت خواهد فرمود. قرآن کریم نیز در آیه 282 از سوره بقره، این حقیقت را تأیید می‌کند و چنین می‌فرماید:

**"وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ".**

یعنی: تقوای الهی پیشه سازید، و خداوند به شما تعلیم می‌دهد؛ خداوند به همه چیز داناست. همچنین، در آیه 29 از سوره انفال، چنین آمده است:

**"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا".**

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر تقوا پیشه سازید، خداوند به شما راه تشخیص حق از باطل را عطا خواهد فرمود.

## به عمل کار بر آید

کتاب آسمانی ما قرآن، عمل را به عنوان پشتوانه علم و سخنوری می داند و گفتار و دانش بدون عمل را نکوهش کرده است.

در آغاز سوره مبارکه "صف" چنین آمده است:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ".

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ در نزد خداوند خیلی ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

"انَّ أَنَسًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَطَّلَعُوا عَلَيَّ أَنَسًا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَقَالُوا لَهُمْ: قَدْ كُنْتُمْ تَأْمُرُونَنَا بِأَشْيَاءِ عَمَلْنَاهَا فَدَخَلْنَا الْجَنَّةَ. فَقَالُوا: كُنَّا نَأْمُرُكُمْ بِهَا وَنَخَالِفُ إِلَيْ غَيْرِهَا". (مجموعه ورام، جلد 2).

یعنی: مردمانی از اهل بهشت به مردمانی از اهل  
آتش می نگرند و به آنها می گویند: شما ما را به  
کارهایی امر می کردید و ما آنها را به کار بستیم و  
وارد بهشت شدیم. آن گروه در پاسخ می گویند: ما  
شما را به آنها امر می کردیم ولی خودمان خلاف آن  
را انجام می دادیم.

\*\*\*\*\*

## **بالاترین مقام انسان در علم و عمل**

در پرتو آیات نورانی قرآن و روایات اسلامی به این نتیجه می‌رسیم که بالاترین مرتبه انسان در بُعد علم، یقین است، و عالی‌ترین مقام آدمی در بُعد عمل، تسلیم در برابر خدا و تفویض امور به او می‌باشد.

اینک به توضیح این حقیقت می‌پردازیم:

### **اوج کمال انسان در علم**

بر اساس روایات اسلامی، مراحل کمال انسان در زمینه بینش و گرایش، عبارتند از:

1. اسلام

2. ایمان

3. تقوا

4. یقین

در حدیثی از امامان معصوم، از جمله امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام) چنین آمده است:

**"الایمان فوق الاسلام بدرجه، و التقوی فوق الایمان بدرجه، و الیقین فوق التقوی بدرجه و لم یقسم بین العباد شیء اقل من الیقین".** (اصول کافی، نوشته شیخ کلینی، جلد 2).

یعنی: ایمان یک درجه بالاتر از اسلام، و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان، و یقین یک درجه بالاتر از تقواست؛ و هیچ چیزی کمتر از یقین در بین مردم تقسیم نشده است.

پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله سلم - در روایتی دیگر، چنین می فرماید:  
**"خیر ما القی فی القلب الیقین".** (بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد 70).

یعنی: بهترین چیزی که در قلب انسان نهاده شده، یقین است.

امیر مؤمنان - علیه السلام - نیز، چنین می فرماید:

"إيها النَّاس سلوا الله اليقين و ارجبوا اليه في العافية،  
فانَّ اجلَّ النعمة العافية و خير ما دام في القلب اليقين،  
و المغبون من غبن دينه و المغبوط من غبط يقينه".  
(بحار الانوار، جلد 70، باب يقين و صبر).

يعنى: اي مردم! از خدا بخواهيد به شما يقين عطا  
فرمايد، و در عافيت و سلامت به آن روي آوريد، پس  
همانا عافيت، بالاترين نعمت است، و بهترين چيزي  
که در قلب پايدار مي ماند، يقين است و زيانکار،  
کسي است که دينش زایل گردد، و حسرت واقعي  
به اين است که يقين از دست برود.

### اوج کمال انسان در عمل

بر مبنای احاديث گرانسنگ اسلامي، مراحل کمال  
انسان در بُعد عمل نيز، چهار چيز به شرح ذيل  
است:

1. توکل
2. تسليم



3. رضا

4. تفویض

نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که این مراحل کمال در بُعد عمل، همگام و دوشادوش با پیشرفت انسان در مراحل کمال در بُعد علم، حاصل می گردند.

در اینجا به برخی از روایات اسلامی اشاره می کنیم که حقیقت یادشده را تبیین می نمایند:

یکی از اصحاب امام رضا می گوید:

**"قلت فايّ شيء اليقين؟ قال أبو الحسن الرضا عليه السلام: التوكل على الله، و التسليم لله، و الرضا بفضاء الله، و التفويض الي الله".** (بحار الانوار، جلد 70).

یعنی: به آن حضرت گفتم: یقین چیست؟

امام رضا - علیه السلام - فرمود: توکل بر خدا، تسلیم در برابر او، خشنودی به قضای الهی، و تفویض امر به پروردگار.

در این حدیث شریف، امام هشتم (ع) به مراحل عملی کمال انسان که پس از وصول به مرتبه یقین حاصل می گردد اشاره می فرماید.

در احادیث اسلامی، به دیگر علامات و آثار ارزشمندی که با ورود انسان به عالم یقین بدست می آیند، اشاره شده است.

در اینجا نمونه هایی از این روایات را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

امام صادق - علیه السلام - در این زمینه چنین می فرماید:

"من صحة يقين المرء المسلم ان لا يرضي الناس بسخط الله و لا يلومهم علي ما لم يؤته الله... ثم قال: ان الله بعدله و قسطه جعل الروح و الراحة في اليقين و الرضا، و جعل الهمّ و الحزن في الشكّ و السخط". (بحار الانوار، جلد 70).

یعنی: یکی از نشانه های صحت یقین مسلمان آن است که به بهای خشم خدا، سعی در کسب

رضایت مردم نمی کند، و آنان را به سبب آنچه خدا به آنها نداده، سرزنش نمی نماید...

سپس فرمود: خداوند از روی عدل و قسط خویش، آسایش و رفاه را در یقین و رضا، و غم و اندوه را در تردید و خشم، قرار داده است.

پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - هم در این زمینه چنین می فرماید:

**"قلت لجبرئیل: ما تفسیر الیقین؟ قال: المؤمن يعمل لله كأنه یراه، فان لم یکن یري الله فان الله یراه".** (بحار الانوار، جلد 70).

یعنی: به جبرئیل گفتم: تفسیر یقین چیست؟ او در پاسخ گفت: این که مؤمن آن گونه رفتار کند که گویی او را می بیند، زیرا اگر او، خدا را نمی بیند، خداوند او را می بیند.

در حدیثی از امام صادق - علیه السلام - نیز، چنین آمده است:

**"ما من شيء الا وله حدّ. قلت: فما حد الیقین؟ قال: ان لا تخاف [مع الله] شيئاً".** (بحار الانوار، جلد 70).

یعنی: هیچ چیز نیست جز آنکه حدّ و تعریفی دارد.  
پرسیدم: پس حدّ یقین چیست؟ فرمود: حدّ یقین آن  
است که [با وجود خدا] از هیچ چیز نترسی.

### نتیجه

از مجموع آنچه بیان شد به خوبی روشن می گردد  
که کمال انسان به این است که در بُعد علم و  
بینش، مراحل اسلام، ایمان، و تقوا را طی کند و به  
عالی ترین درجه آن که یقین است نائل گردد؛ و در  
بُعد عمل نیز، منازل کمال یعنی: توکل، تسلیم، و  
رضا را ببیند و به برترین مرتبه که تفویض امر به  
خداوند است، راه یابد.

از اینرو، رسول گرامی اسلام در حدیث مشهور خود  
می فرماید:

"اول العلم معرفة الجبار، و آخر العلم تفویض الأمر  
إليه".

یعنی آغاز علم، معرفت و شناخت خداوند است، و فرجام آن، سپردن کارها به پروردگار و تفویض امور و اختیارات خود به اوست.

در پایان، از خداوند بزرگ مسئلت می نمایم تا ما را در راه رسیدن به مراتب کمال انسانی یاری فرماید، و از سراب نفس و جلوه های کاذب آن رهایی بخشد و به سر منزل امن و آرام انسانیت هدایت فرماید، و شوق تعالی و تکامل را در وجود ما روز افزون سازد.

هر گیا را کش بود میل عُلَا

در مزید است و حیات و در نما

چونکه گردانید سر سوی زمین

در کمیّ و خشکی و نقص غبین

میل رُوح چون سوی بالا بود

در تزیید مرجعت آنجا بود

ور نځون سازى سرت سوي زمين

آفلى ، حق لا يحبّ الأفلين

\*\*\*\*\*